

استاد

بازی دريك پرده

اوژن یونسکو

آدم‌ها : مبشره . مردستایشگره . زنستایشگره . عاشق . معشوقه

«مبشره» پشت به جمعیت ، وسط صحنه ، نگاه‌هایش را به در خروجی ته صحنه دوخته و مواظب رسیدن استاد است. در سمت راست و سمت چپ صحنه مردستایشگر و زنستایشگر به دیوار چسبیده‌اند و آنها هم مواظب رسیدن استاد هستند .

مبشره : (پس از اینکه چند لحظه گردنش را بجلودر از کرده و به يك حالت مانده است) ایناها... ایناها... ته کوچه (صدای هورا و تحسین جمعیت شنیده میشود) استاد ایناهاش... داره میاد... نزدیک همیشه!.. (فریادهای تحسین و کف زدن نهاد پشت صحنه)... بهتره که مارو نیمنه... (دوستایشگر بیشتر به دیوار می‌چسبند) توجه کنید (اعلام کننده ناآهنگان چهار هیجان می‌شود) هورا!.. هورا!.. استاد... استاد!.. زنده باد استاد! (دوستایشگر با بدنهای بی‌حرکت و چسبیده به دیوار، تا حدی که می‌توانند گردن می‌کشند و سرهاشان را با امید دیدن استاد پیش می‌آورند) استاد!.. اس... تا... د! (دوستایشگر هم با او همصدا میشوند) : هورا! هورا!.. (صدای هوراهاى دیگر که از بیرون می‌آید و بتدریج ضعیف‌تر می‌شود) هورا! هورا!.. (مبشره يك قدم بطرف انتهای صحنه می‌دود . بعد می‌ایستد) آه! عجب! داره میره! داره میره!.. دنبال من بیائین.. زود! دنبالش برویم (از همان راه بیرون می‌دود و دوستایشگر هم فریاد زنان دنبال او میدوند) : استاد... استاد! اس... تا... د! اس... تا... د!

این «اس ... تا ... دا» آخری مانند بی بی از پشت صحنه شنیده میشه. سکوت . چند لحظه کوتاهی خالی می ماند. از سمت راست صحنه «عاشق جوان» و از سمت چپ صحنه «ممشوقه جوان» وارد می شوند . در وسط صحنه به همدیگر بر می خورند .

عاشق جوان	بیخشین ، مادام یا مادموازل ؟
ممشوقه جوان	آقا ، من افتخار شناسائی شمارو ندارم !
عاشق جوان	منهم شمارو نمی شناسم !
ممشوقه جوان	پس ماهیچکدوم همدیگرو نمی شناسیم .
عاشق جوان	درسته . پس مایه وجه مشترک باهم داریم . یعنی زمینهای توافقی بین ما هست که می تونیم آینده مونو روی اون بنا کنیم .
ممشوقه جوان	من تردید دارم آقا .
عاشق جوان	نشان میده که می خواهد برود .
ممشوقه جوان	آه عزیزم ! شمارو می پرستم .
عاشق جوان	عزیزم ، منهم !
ممشوقه جوان	همدیگرا می بوسند .
عاشق جوان	عزیزم ، من شمارو با خودم می برم . بعد با هم زن و شوهر میشیم .
ممشوقه جوان	از سمت چپ خارج می شوند . صحنه لحظه کوتاهی خالی می ماند .
مبشر	(از ته صحنه ظاهر می شود و دوستانه بگره هم دنبال او هستند) با وجود این استاد قول داده بود که از اینجارد شه !
مرد ستایشگر	یعنی شما مطمئنید ؟
مبشر	بله ... البته !
زن ستایشگر	آخه ، راهش از اینجاس ؟
مبشر	بله ... بله ... باید از اینجارد میشد ، بهتون میگم که بر نامه ی جشن اینطور بود ...
مرد ستایشگر	خودتون اونو دیدین . با چشم و گوش خودتون دیدین و شنیدین ؟
مبشر	خودش به یه نفر گفته بود ! به یه نفر دیگه !
مرد ستایشگر	به کی ؟ اون کس دیگه کیه ؟
زن ستایشگر	آیا آدم مطمئنیه ؟ دوست شماست ؟

مبشر

آره ، یه دوستی که خوب می شناسمش (ناگهان از ته صحنه دوباره صداهای بلند « هورا » ! و « زنده باد استاد ! » بلند می شود آها ، اومدش ! اومد ! هیپ هیپ ! هورا ! ایناها ! مخفی شین ! مخفی شین !

مانند سابق دوستایشگر به دیوار می چسبند و بطرفی از پشت صحنه که صداها بلند است گردن می کشند . مبشر در حالیکه پشت به مردم دارد ته صحنه را نگاه می کند .

مبشر

استاد داره میاد . پیداش شد مثل آب روون ، خوب و مهر بون (با هر حرف مبشر ، دوستایشگر از جامی پرند و گردن شانرا بیشتر می کشند . از هیجان می لرزند) از رود خونه رد میشه . دستشو می فشارن . می شنوین ؟ آه یه جعبه ابزار بهش میدن میخواود چکارش کنه ؟ آه ! داره امضاء مید . استاد داره یه خار پشتو نوازش می کنه . یه خار پشت گنده ! جمعیت دست میزنه . استاد خار پشتو تو دستش گرفته و داره می قصه . هم رقص شو می بوسه . هورا ! هورا ! (صدای تحسین و هورا از پشت صحنه شنیده می شود) دارن ازش عکس می گیرن ، یه دستش دست هم رقصه و دست دیگرش هم خار پشتو گرفته . . . به جمعیت تعظیم می کنه . از این ور میاد ؟ . هیچ یه قدم بطرف ما ور میداره ؟ ما واقعاً سر راهشیم ؟ . . .

زن ستایشگر

مرد ستایشگر

مبشر

(سرش را بطرف دوستایشگر برمی گرداند) ساکت شین ! تکسون نخورین . دارین کار و خراب می کنین . . . ولی آخه . . .

زن ستایشگر

مبشر

گفتم ساکت شین ! منکه بهتون گفتم اون وعده داده . خودش خط سیرشو تعیین کرده (دوباره سرش را به ته صحنه برمی گرداند و فریاد میزند) هورا ! هورا ! زنده باد . . . زنده باد . . . زنده باد استاد ! (دوستایشگر که نمیتوانند خودداری کنند آنها هم ناگهان فریاد میزنند) هورا ! . . . زنده باد . . . استاد !

مبشر

(به ستایشگران) شما دو تا ساکت شین . آروم بگیرین . . . دارین کار و خراب می کنین ! (بعد در حالیکه دوستایشگر خاموش شده اند دوباره به انتهای صحنه چشم می دوزد) زنده باد استاد ! (هیجان زده) هورا ! هورا ! داره راهشو تغییر میده . پشت پاراوان قرمز

غایب میشه . دوباره ظاهر میشه ! (صدای کف زدن‌ها شدیدتر شنیده میشود) بر او! بر او! (ستایشگران می‌خواهند بر او نگاه کنند و کف بزنند اما دست بدهان می‌گذارند و خاموش می‌شوند).
 داره کراواتشو میزنه! روزنومه میخونه و شبر قهوه شو میخوره! خارپشت همونطور تو دستشه . به نرده تکیه می‌کنه . نرده می‌شکنه . بلند میشه . . خودش بلند میشه صدای کف زدن‌ها و هوراها بر او! بارک‌اله! خاکهای لباسشو می‌تکونه.

دوستایشگر
 مبشر

(با زمین میکوبند) آه! آه! آه! آه! آه! آه! آه!
 (با همان لحن قبلی) قلاب می‌گیره . یه پرکاه بهش تقدیم می‌کنن. میدونه که شوخیه ، عصبانی نمیشه . می‌خنده .
 کف زدن‌ها در فریادهای تحسین بلندتر از سابق.

مردستایشگر

(به زن ستایشگر) می‌شنوی؟ می‌شنوی؟ آه! آه! آه! آه! آه! آه! آه!
 بودم ...

زن ستایشگر
 مبشر

(بالحن پرجذبه) آه! استاد!
 (هماکنون پشت بجمعیت) روی چارپایه میره . نه داره ازش پائین میاد . یه دختر کوچولو بهش یه دسته گل میده . ببینم چکار می‌کنه؟ گل‌ها رو ازش می‌گیره ... دختر کوچولو رو می‌بوسه . بهش میگه «دخترم» ...

مردستایشگر

زن ستایشگر

مبشر

دختر کوچولو رو می‌بوسه ... بهش میگه «دخترم» .
 دختر کوچولو رو می‌بوسه ... بهش میگه «دخترم» .
 خارپشتو بهش میده . دختر کوچولو گریه می‌کنه . زنده باد استاد! زنده باد ... استاد!

مردستایشگر

زن ستایشگر

مبشر

بطرف مامیاد؟
 بطرف مامیاد؟
 (ناگهان جلو میدود و از ته صحنه خارج میشود) داره میره! عجله کنین . بریم! (دو ستایشگر هم بدن‌بانش میدوند و از نظر پنهان می‌شوند. هر سه باهم فریاد می‌زنند) هورا ... هورا! ..

صحنه چند لحظه خالی است . از سمت چپ عاشق و معشوقه دست در کمر هم داخل می‌شوند. وسط صحنه می‌ایستند. از هم جدایی شوند. معشوقه یک سبد به بازو دارد.

بریم به بازار . اونجایی تو نیم تخم مرغ پیدا کنیم!

معشوقه

زن بازوی او را می‌گیرد . در این لحظه مبر دروان دوان از سمت راست وارد می‌شود و می‌دود و پشت به مردم سر جای خودش می‌ایستد. مرد ستایشگر هم بلافاصله از سمت راست بدنمال او دوان دوان می‌آید و زن ستایشگر از سمت چپ و هر دو وسط صحنه به عاشق و معشوقه که می‌خواهند از سمت راست بیرون بروند تصادم می‌کنند.

بیخشین.

اوه ! بیخشین !

بیخشین اوه ! بیخشین !

اوه ! بیخشین ! بیخشین ! بیخشین ! بیخشین !

بیخشین ! بیخشین ! بیخشین ! آه بیخشین !

اوه ! اوه ! اه ، اه ، بیخشین آقا ، بیخشین خانم !

(به عاشق:) بیا آدولف... (به دوستایشگر) ما چیزی مون نیس !

او در حالیکه دست عاشق را گرفته است و می‌کند از صحنه بیرون می‌رود .

(به صحنه نگاه می‌کند.) استاد در رفت و آمده باهاش گفتگومی کنن ،

شلوارشو اطومی کنن .

دوستایشگر دوباره سر جاهای خود می‌روند .

استاد لبخند می‌زند . تا شلووارشو اطو کنن داره قدم می‌زند . از

گلها و میوه‌ها که توی آب روئیده می‌چشه . ریشه درختارو

هم می‌چشه . اجازه میده که بچه کوچولوها پیشش بیان . به

همه مردم اعتماد داره . پلیس مستقر می‌کنه ... به عدالت

سلام میده . غالبین بزرگو مفتخر می‌کنه . مغلوبین بزرگو

مفتخر می‌کنه . آخرش شعر می‌خونه . جمعیت متأثره !

بر او ! بر او ! (به هم می‌فندز بر می‌گره:) هو... هو... هو...

همه مردم گریه می‌کنن ! (از پشت صحنه صدای عربده‌گر به شنیده

می‌شود . مبر و دوستایشگر هم با صدای بلند گریه می‌کنند و عربده

می‌کنند) ساکت ! (دو ستایشگر ساکت می‌شوند . صدای پشت صحنه .

هم ساکت می‌شود.) شلووار استادو بهش دادن . استاد داره شلووارشو

می‌پوشه . خوشحاله ! هورا ! (بر اوها و فریادها در پشت صحنه .

دوستایشگر هورا می‌کنند و بی‌آنکه از ماجرای پشت صحنه چیزی

بینند بسالا می‌پرنند .) استاد انگشتشو می‌مکه (به دوستایشگر)

برین جای خودتون ، شما برین جای خودتون محکم بایستین .

مرد ستایشگر

عاشق

زن ستایشگر

معشوقه

مرد ستایشگر

عاشق

معشوقه

مبر

دوستایشگر

مبر

فریاد بزنین زنده باد استاد ! (بدیوار چسبیده فریاد میزنند) زنده باد ، زنده باد استاد !	دوستایشگر مبشر
ساکت شین ، ساکت شین ! شما دارین کار و خراب می کنین ! توجه کنین ، استاد داره میاد ! (در همان وضع) استاد میاد ! (در همان وضع) استاد میاد !	مرد ستایشگر زن ستایشگر
توجه کنین ؟ ساکت شین ! اوه ! استاد داره میره ! دنبالش بریم ! دنبالش بریم !	مبشر
مبشر دوان دوان ازته صحنه بیرون میرود ، دوستایشگر از چپ و راست خارج می شوند ، در حالیکه پشت صحنه هورا و تحسین ها قوت می گیرد و به درفته رفته ضعیف میشود . صحنه لحظه ای خالی می ماند . از سمت چپ دوان دوان رو به سمت راست ، اول عاشق و پشت سر او معشوقه ظاهر می شوند . (در حال دویدن) تو نمی تونی منو بگیر ی ! تو نمی تونی منو بگیر ی ! خارج میشود .	عاشق معشوقه
(در حال دویدن) به دقه صب کن .. به دقه صب کن ! او هم خارج میشود . لحظه ای صحنه خالی می ماند . بعد دوباره عاشق و معشوقه همانطور دوان دوان از سمت چپ ظاهر میشوند و از صحنه عبور می کنند و خارج میشوند .	عاشق معشوقه
تو نمی تونی منو بگیر ی . به کم صب کن ! از سمت راست خارج میشوند . صحنه لحظه ای خالی می ماند ، ازته صحنه «مبشر» از سمت چپ زن ستایشگر و از سمت راست مرد ستایشگر ظاهر میشوند . در وسط صحنه بهمدیگر بر- می خورند .	مرد ستایشگر زن ستایشگر مبشر مرد ستایشگر زن ستایشگر مبشر
بهبش نرسیدیم شانس نداریم . گناه شما بود ! اینطور نیس ! نه ، اینطور نیس ! پس گناه منه ؟ منظورمون این نبود ! منظورمون این نبود !	مرد ستایشگر زن ستایشگر مبشر مرد ستایشگر زن ستایشگر مبشر مرد ستایشگر زن ستایشگر
سرودهای تحسین و «هورا» در پشت صحنه .	

مبشر
زن ستایشگر
هورا !
از اونجا میاد !
ته صحنه را نشان میدهد .
مرد ستایشگر
آره ، اونجاست !
سمت چپ را نشان میدهد .
مبشر
خوب ، دنبال من بیائین ! زنده باد استاد !
او به همراه دو ستایشگر که فریاد میزنند از سمت چپ خارج میشوند .
دو ستایشگر
زنده باد استاد !

بیرون میروند . صحنه لحظه‌ای خالی می‌ماند . از سمت چپ دو عاشق ظاهر میشود . عاشق از ته صحنه بیرون می‌رود . معشوقه پس از اینکه فریاد میزند : « پوستو می‌کنم ! » دوان دوان از سمت راست خارج میشود . از ته صحنه مبشر و دو ستایشگر ظاهر میشوند .

مبشر
دو ستایشگر
مبشر
زنده باد استاد .
زنده باد استاد .
دنبال من بیائین ! استادو تعقیب کنیم ! (از ته صحنه خارج میشود و همانطور فریاد میزند) تعقیبش کنیم !

مرد ستایشگر از سمت راست وزن ستایشگر از سمت چپ خارج میشود . در تمام این مدت فریاد های تحسین بر حسب ریتم حرکات صحنه بلندتر یا آهسته تر شنیده میشود . صحنه لحظه کوتاهی خالی می‌ماند . عاشق و معشوقه از چپ و راست فریادکنان ظاهر میشوند .

عاشق
معشوقه
می‌گشمت .
نمی‌تونی (و در حالیکه دوان دوان خارج میشوند هر دو فریاد می‌زنند).
زنده باد استاد ! (از ته صحنه ، در حالیکه این فریاد را تکرار می‌کنند خارج میشوند . از سمت راست مبشر و دنبال او دو ستایشگر و بعد عاشق و معشوقه به ستون یک بیرون می‌آیند . بعد دوان دوان فریاد می‌زنند:) استاد! زنده باد استاد ! گیرش می‌آریم . از اینجامیاد!
نمی‌تونی ! (از همی راهها خارج و وارد میشوند . بالاخره در حالیکه از چپ و راست و ته صحنه وارد میشوند همه در وسط صحنه بهم بر می‌خورند . در همان اثناء کف زدن‌ها و تحسین‌ها از پشت صحنه بصورت گوشخراشی بلند میشود و آنها هم در حالیکه همدیگر را بغل می‌کنند با آخرین صدا فریاد می‌زنند:) زنده باد استاد! زنده باد استاد! زنده باد استاد !

بمدنا کهان سکوت برقرار میشود.

استاد رسید ! استاد رسید ! سرجاها تون ! توجه کنین !

مبشر

مردستایشگر و معشوقه به دیوار راست می چسبند. زن ستایشگر و عاشق به دیوار چپ . هر دو دست در کمر هم می اندازند و مدبگر را می بوسند .

مردستایشگر

(به معشوقه) عزیزم ، عزیزم .

زن ستایشگر

(به عاشق) عزیزم عزیزم .

در آثنائی که مبشر دوباره سر جای خود و پشت به جمعیت ایستاده و چشم به ته صحنه دوخته است صدای کف زدن ها آرامتر میشود . ساکت . استاد سوپوشو خورد . داره میاد . داره میاد .

مبشر

کف زدن ها مضاعف می شود و شدت می گیرد . مرد ستایشگر ، زن ستایشگر ، عاشق و معشوقه فریاد میزنند:

همه با هم

هورا! هورا! زنده باد استاد ! (قبل از اینکه ظاهر شود نوار کاغذ رنگی بطرف او پرت می کنند . بعد مبشر نام گهان خود را بکناری می اندازد تا به استاد راه عبور بدهد . چهار نفر دیگر در حالیکه دست شان برای پرتاب نوار کاغذی بجلو کشیده است بهمان حال بی حرکت می مانند اما در عین حال «هورا!» می گویند.)

استاد از ته صحنه داخل خواهد شد. تا وسط صحنه پیش خواهد رفت. تردید خواهد کرد . قدمی بسمت چپ بر خواهد داشت، بمد تصمیم خواهد گرفت و محکم و با قاطعیت های بلند در میان هورا های بلند مبشر و هورای ضعیف تر و حیرت زده مرد و زن ستایشگر و عاشق و معشوقه از سمت راست خارج خواهد شد . اینها ظاهراً تا حدی حق دارند که تعجب کنند . زیرا استاد با اینکه کلاه دارد، سر ندارد. درست کردن استاد باین صورت بسیار ساده است : هنر پیشه ای که نقش استاد را بازی می کند پالتویی با یقه بلند خواهد پوشید که لبه آنرا تا روی پیشانی اش بالا خواهد کشید و یک کلاه روی آن خواهد گذاشت . مردی با پالتو و شاپو وبدون سرواقعاً چیزی حیرت آوری است وبدون شك هیچانی تولید خواهد کرد . پس از بیرون رفتن استاد :

ولی ... استاد که سر ندارد !

زن ستایشگر

اون احتیاج به سر ندارد ، چون بجاش نبوغ داره .

مبشر

درسته (به عاشق) اسم شما چیه ؟ (عاشق به زن ستایشگر ، زن ستایشگر

معشوقه

به مبشر ، مبشر به معشوقه معشوقه به عاشق :) وشما؟ وشما؟ وشما؟ (بعدهم با هم بیکندیگر) اسم شما چیه ؟

پرده

ترجمه‌ی رضا سید حسینی